

بقلم : آقای مدرسی چهاردهی

سیر حکمت و عرفان در ایران باستان

(۱۴)

در زمان باستان تا قبل از ظهور زرتشت پیامبر بزرگ ایران مردم بچهار طریق خدا را میپرستیدند ، ماده المواد را ستایش خدا یانه میکردند آنرا میپرستیدند ، بی آنکه عنوان خدائی و ریشه هستی را منحصر بآن دانند ، بلکه مانند ستایش و پرستش پدر و ولی نعمت و نیازمند . گروهی هوا را میپرستیدند که او است ، او برحق است ، همه چیزها بازگشت باو است ، آغاز و انجام است ، صدا هم از هوا است .

بعقیده نویسنده ناچیز این سطور صدا زدن اشیاء همدیگر را بوی وحدت میدهد یعنی در پایان کار همه یکی خواهند شد ! آخر بین امروز هم آنها را یکی می بیند . همه چیز همدیگر را صدا و صلا میزنند بازگشت همه بسوی هوا است ، اکنون در جنبش های تطوری است که نامش باد است .

گروه دیگر آب را که زندگانی و زیست و لذت بآن است ستایش یزدانی می کردند .

جمعی خاک را که همه چیز سر بر آستانش نهند و اکنون باو تکیه داده اند می پرستیدند !! بیشتر مردم آتش و نورو گرمی را پرستش می کردند !!

چون آتش پرستان بیشتر بودند همه ایرانیان را آتش پرست نامیدند !! این عقیده ها پیش از آئین زردشت بود .

چون در زمان باستان آلات و علوم شیمی نبود ، تجزیه و ترکیب کامل بدست نمی آمد . دانشمندان قدیم ایرانی بحدس و تجزیه ماده المواد را معین می کردند و ستایش مینمودند برای همین بود که چهار عقیده مختلف پیداشد ، که عربها آن را چهار عنصر نامیدند .

۱ - هوا - ۲ - خاک ۳ - آتش ۴ - آب. نسبت بیلاتر. از ماده‌المواد آیا چیزی هست یا نه ؟!

مردم خاموش بودند ، حق سخن گفتن و ابراز عقیده نداشتند ، بیرسش‌های توده جواب دانشمندان نمی‌دادند ، آنان را بکار و امیداشتند ، توجه بفرهنگ رازیان کار و زندگی نشان می‌دادند ، نداشتن فرهنگ را برای زندگی سودمند می‌دانستند بهانه‌ها را دلیل می‌تراشیدند ، بارها می‌گفتند دانش برای مردم بیهوده است خردمندان انتظار فرهنگ عمومی نداشتند !

ولی هنرها و کارهای نیک را می‌خواستند خاصان باندازه فکر و دانش فهم خود را ابراز می‌کردند نه آنکه مردم را دعوت بآراء خود کنند ، مجبور سازند که اندیشه‌های آنان را بپذیرند ، مردم ایران باستان نمی‌توانستند پا از گلیم خود بیرون برند ، دست اندازی بآراء و عقاید کنند هرگز ممکن نمیشد کنجکاوای نمایند !! اگر گاهی اندیشه‌های ابراز می‌شد ، مخصوص خاصان بود ، با آنکه در میان خودشان اختلاف بود ، در اینکه مردم نباید بدانند اتفاق داشتند .

روشن فکران که خاصان نامیده می‌شدند ، عده آنان اندک بود فرهنگ عالی را انتظار داشتند ، نه آنکه بفرهنگ ماده‌المواد اکتفا کنند !

خدا همه جاهست ، در تمام ذرات هستی خداست ، هر ذره‌ای که بشکافی آفتابی در او بینی ، همه جا خدا را بدانی که هست باید بگوئید لیس فی جبتی سوی الله !! بنادانان بگوئید که خدا همه جا هست وحشت کنند !! چون گوئید بحول بین المرء و قلبه گوید قدرت و اراده اوست ! دیگر نمی‌داند که قدرت خدا از او جدا نیست گرمی از آتش جدا نیست !

سردی از یخ جدا نیست حق عین حق است هم‌چنین علم و اراده از اوست ، اگر قدرت حق بجز حق است !! حق باشما نیست !

بنابراین در نماز که گوئید ایاك نعبد چگونه گوئید سمع الله بمن حمده؟! پس
خدا در شما است! مانند آنکه در روح در شما است! خدا می شنود مانند آنکه خوردان
می شنوید!!

بلکه بالاتر از خودت « فہو فی کل مکان و هو معکم اینما کنتم » کدام رأفت
و مهربانی و نوازش بالاتر از این است که خدای با این عظمت همراه شما است ،
نگهبان شما است کوی خردان ننگ دارند که با پائین تر از خودشان باشند!
خدا میفرماید :

انا جلیس من ذکرنی ہم نشین ہستم آنکس کہ مرا بیاد آورد! و با من لم
یذکرہ ہم ہست! آنانکہ بیاد پروردگار نیستند خدا با آنان ہم ہست ولی بر ایشان
خشمناک است!!

بنابقول مولانا جلال الدین بلخی :

ای در میان جانم و جان از تو بی خبر

از تو جهان پر است و جهان از تو بی خبر

چون پس برد بتو دل و جانم کہ جملہ تو

در جان و در دلی دل و جان از تو بی خبر

نقش تو در خیال و خیال از تو بی نصیب

نام تو در زبان و زبان از تو بی خبر

از تو خبر بنام و نشان است خلق را

وانگہ ہمہ بنام و نشان از تو بی خبر

جویندگان گوہر دریای کند تو

در وادی یقین و گمان از تو بی خبر

شرح و بیان تو چه کنم ز آنکہ تا ابد

شرح از تو عاجز است و بیان از تو بی خبر

چون بی خبر بود مگس از پر جبرئیل

از تو خبر دهنده چنان از تو بی خبر

آیین باستان ایرانیان قبل از زرتشت از ایراد حکیمان آسوده است ، زیرا

روش وجود انجام را بجز راه و رسم دنیا نمیدانند .

حساب و مکافات را در همین جهان به تعدد دوره‌ها عقیده دارند . هر دوره رستا-

خیز و بهشت و دوزخ دوره گذشته است همان جان‌ها بصورت دیگری برآمده مجازات

می‌شوند . دسته‌ای از جانها که هنوز بگیتی نیامده بودند . اکنون آمده‌اند ، کارهای

زشت و زیبا می‌کنند می‌میرند ، در دوره دیگر برای آنان رستاخیز و حساب و جزا

برپا می‌شود ، همین جور بسوی بی‌پایان می‌رود ، بسا گناهان بزرگ با نیکیهایی بسیار

که بیک دوره پایان نمی‌پذیرد ، و جزاء آنان در پی آنان مکرر در مکرر می‌آید

و پاداش می‌بینند . مانند آن بسیار است .

اکثریت هر دوره مانند آب است ! کمتر کسی و شاید از هزاران یکی باشد ،

در هر دوره که تازه بدنیا آمده باشد . بیشتر نفوس هر دوره همان دوره نخستین هستند

« مثلا قابیل و هابیل و موسی و فرعون » که دمبدم بصورهای مختلف می‌آیند و پاداش

خود را می‌بینند و گویند آیه « بدلناهم جلوداً » در قرآن مجید اشارت بهمین چهره‌های

تازه بتازه یک جان است که در دوره‌های گیتی می‌آیند و می‌روند و دوباره برمیگردند ،

این مطلب مهم و اساسی را از امتیازات قرآن میدانند و می‌گویند حقیقت گوئی کتاب

آسمانی اسلام از این راه است .

پیغمبر اسلام را از آن رو که چنین حقایقی را در حال انسالخ « از خود تهی

شدن » بر زبان جاری نموده تقدیس و تصدیق می‌نمایند .

براستی حقیقت پژوهی از میان پندارها از خصوصیات مردم ایران باستان بوده است .